

# اطلاعات

عرفان در جامعه مدرن

دکتر مرتضی الهی قمشه‌ای



یکی را علم ظاهر بود حاصل نشانی داد از خشکی ساحل (شیخ محمود شبستری)

ما در ساحل خشک عالم اسباب قرار داریم. عالم اسباب را به ساحل تشبیه کرده‌اند از آن جهت که در ساحل زیر پای انسان ظاهراً محکم است. دلگرمی ما به «علیت» زیر پای ما را تا اندازه‌ای محکم می‌کند. علم و فناوری این دلگرمی را بیشتر می‌کند؛ ولی دانشی که تنها استوار بر علیت است، نتوانسته است و نمی‌تواند دل ما را کاملاً گرم و خاطر ما را جمع کند و ساحل زیر پای ما را کاملاً محکم و استوار نماید. به این خاطر ما انسان‌ها علاوه بر «علم»، احتیاج به «عرفان» داریم. شناخت عرفانی عالم بی‌سببی (یعنی دریا) را نیز در بر می‌گیرد. در دریا زیر پای ما کاملاً سست است و هیچ اتکایی ندارد. یکی از معانی اینکه می‌گویند عرفا بر روی آب حرکت می‌کنند، این است که عرفان به ما «توکل» می‌دهد و با توکل می‌توان وارد دریا شد. با توکل تسلیم دریا می‌شوی

و حافظوار می‌گویی:

عشق دردانه‌ست و من غواص و دریا می‌کده سر فروبردم در اینجا، تا کجا سر برکنم

همه امورات را نمی‌شود در اختیار و مهار کرد. در آنجا که مهار کردنی نیست، باید توکل کرد؛ یعنی دانست که نیروهایی خارج از اختیار ما نیز در کارند و ما با توکل می‌توانیم خود را به دست این نیروها بسپاریم. نکته مهم این است که ما خاطر جمعی را (که در عرفان به آن

جمعیت یا دلخوشی می‌گویند) در عالم عادات و اسباب جستجو می‌کنیم (یعنی در ساحل) و حال آنکه خاطر جمعی نهایتاً در امواج پریشان دریاست.

از خلاف آمد عادت بطلب کام که من  
کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم

عرفان می‌گوید باید دل به دریا زد و جمعیت را در آشفستگی امواج جستجو کرد. جمعیت آن گوهری است که به قول حافظ نمی‌توان آن را از خوش‌نشینان ساحل طلب کرد:

گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود  
طلب از گمشدگان لب دریا می‌کرد!

گوهر جمعیت همان جام جم است که در آن می‌توان هم عالم اسباب را دید و هم عالم بی‌سببی را و ما تا به این جام جم (یا آئینه سکندر) نرسیم، آسوده‌خاطر نمی‌شویم. این جام جهان‌نما در شعر عرفانی گاه به جام می‌تعبیر می‌شود.

آئینه سکندر جام می‌است، بنگر  
تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا

دریای عرفان نه تنها به ما خاطر جمعی می‌دهد، بلکه «خلاقیت» هم می‌دهد. چون در ساحل تنها گوش‌ماهی‌های کم‌ارزش می‌توان یافت (یعنی تغییر فرمی به فرم دیگر). فرمها و اشکال اصیل و نو از دریای بی‌علتی حاصل می‌شوند. مروراید یا دردانه‌ای که حافظ را به دریا می‌کشد، همان خلاقیت است. شاعر خلاقیتش را از عالم علیت کسب نمی‌کند. عالم علیت عقیم است؛ ولی هر لحظه از عالم بی‌سببی صورت‌های کاملاً نو و بدیع بیرون می‌آیند. به بیان مولانا:

هر زمان نو صورتی و نو جمال  
تا ز نو دیدن فرو میرد ملال

البته قدم به دریا گذاشتن کار آسانی نیست و گاه حتی حافظ را هم به ستوه می‌آورد؛ چنان‌که می‌گوید:

چو عاشق می‌شدم، گفتم که: بردم گوهر مقصود  
ندانستم که این دریا چه موج خون‌فشان دارد

و در غزلی دیگر می‌گوید:  
چه آسان می‌نمود اول غم دریا به بوی سود  
غلط کردم که یک موجش به صد گوهر نمی‌ارزد

گاه حافظ دل به دریا می‌زند و در دریای آشفته بی‌سببی غواصی می‌کند و گاه نیز امواج پر اضطراب دلش را خون می‌کنند؛ ولی او مایوس نمی‌شود و به‌رغم همه مشکلات به این دریا قدم می‌گذارد و مروارید اشعارش همه از همین دریا هستند و در واقع دیوان حافظ به قول امرسون - شاعر معروف آمریکایی - همان دریای پرگوهر است. حافظ خود از زبان دل امرسون و دیگر آیندگان عاشقش می‌گوید:

من و سفینه حافظ که جز در این دریا

بضاعت سخن دُرُفشان نمی‌بینم

باید دانست عرفان از دو ساحل صحبت می‌کند: ساحلی که سالک از آن سفر دریایی خود را شروع می‌کند و ساحل دیگری که سالک بعد از طی کردن دریا به آن می‌رسد. ساحل اول عالم اسباب است. دریا «عالم توکل» است و ساحل دوم «عالم یقین» است؛ همان ساحلی که انسان در آن سبکبار می‌شود. حافظ که دل به دریا زده و وارد دریای توکل شده است، حال پر اضطراب خود را بیان می‌کند و از سالکانی که به ساحل یقین رسیده‌اند، استمداد می‌جوید و می‌گوید:

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل

کجا دانند حال ما سبکباران ساحل‌ها؟

یعنی آنها که به مقصد رسیده‌اند، غم ما را ندارند و ای کاش که می‌داشتند و کمکی می‌کردند. گاه سالک در این دریای پراضطراب آنچنان بادبان صبرش شکسته می‌شود که امیدش برای رسیدن به ساحل یقین، قطع می‌گردد و تنها آرزوی آن دارد که باد شرطه‌ای او را به ساحل ابتدایی بازگرداند تا آشنایان را دیگر بار ببیند.

کشتی شکستگانیم، ای باد شرطه برخیز

باشد که باز بینیم دیدار آشنا را

نکته آنکه مراد از «کشتی شکسته» یعنی کشتی‌ای که بادبان‌ش شکسته و باد موافق نمی‌تواند آن را به مقصدی هدایت کند و تنها امید به باد شرطه (که بادی به طرف ساحل) است، می‌تواند کشتی از بادبان افتاده را به ساحل نجات برساند. برخی «حافظ‌شناسان» کشتی‌نشتگان را به جای کشتی‌شکستگان اختیار کرده‌اند و دلایلی هم برای اثبات این نظر عرضه می‌کنند؛ از جمله می‌گویند عقاید فلسفی حافظ بر آن است که انسان باید کوشش لازم را انجام دهد (یعنی در کشتی بنشیند) و بعد منتظر باد موافق باشد تا کشتی را به مقصد هدایت کند. این سخن به دلایل بسیاری نادرست است: اول اینکه شعر (به‌ویژه غزل) فلسفه عقلانی نیست، بلکه بیان حالات شاعر است که متغیر است. دیگر اینکه در زبان فارسی به کسی که در کشتی می‌نشیند، «کشتی‌نشین» می‌گویند نه «کشتی‌نشسته». امروز نیز کشتی‌نشینان می‌گویم. در زبان فارسی اصطلاح کشتی‌نشسته ترکیبی نادرست است که نه در زبان شعر استفاده شده و نه در زبان روزمره. دیگر اینکه کشتی وقتی بادبان‌ش بشکند، ناخدا نمی‌تواند با تغییر جهت دادن به بادبان از باد موافق استفاده کند. در این صورت امید کشتی‌نشینان تنها به بادی است که به طرف ساحل بوزد و آنها را به ساحل نجات برساند. باد شرطه (که از سنسکریت گرفته شده) به این معناست و با «باد موافق» تفاوت دارد. دیگر اینکه اگر باد شرطه را به معنی باد موافق بگیریم، دیگر احتیاجی به توکل نیست؛ چون بادهای موافق در اوقات منظمی می‌وزند و کشتی‌رانان در زمانی که باد موافق نیست، لنگر می‌اندازند و زمانی که باد موافق (مطابق اوقات قابل پیش‌بینی) می‌وزد، باد را در بادبان‌ها

می‌اندازند و به طرف مقصد کشتی را هدایت می‌کنند. این امری عادی در کشتی‌رانی قدیم بوده است.

در شعر حافظ یأس هست و شاعر به دعا متوسل می‌شود. کشتی‌نشینان می‌دانند که باد موافق خواهد وزید و ناخدا کشتی را به مقصد هدایت خواهد کرد و برای وزیدن باد موافق معمولاً دعا نمی‌کنند. دیگر آنکه در بیت مورد نظر حافظ روی به مقصد ندارد، بلکه امیدش به بازگشت است و باز دیدن آشنایان (یعنی بازگشت به وطن و دوباره دیدن خانواده و دوستان)؛ «باشد که باز بینیم دیدار آشنا را». کاملاً روشن است که دعای او برای رفتن به سرزمینی دیگر نیست، بلکه دعا می‌کند که باز گردد. قطب‌الدین کاکي که حافظ از او متأثر بوده، بیتی شبیه بیت حافظ دارد:

کشتی‌شکسته‌ایم و نه! بر تخته‌پاره‌ایم  
ای باد شرطه، بهر چه استاده‌ای؟ بیا

شعر قطب‌الدین کاکي یأس بیشتری را نشان می‌دهد. ابتدا می‌گوید کشتی شکسته‌ایم و بعد نفي می‌کند و می‌گوید وضع حتی بدتر است و در واقع تنها به تخته‌پاره‌ای وصل هستیم. در این حال یأس، تنها باد شرطه که به طرف ساحل می‌وزد، می‌تواند نجات‌بخش باشد. البته برخی برای اثبات نظر خود در مورد «کشتی‌نشسته» شعر قطب‌الدین کاکي را نیز تحریف کرده‌اند و «کشتی شکسته» را به «کشتی نشسته» بدل کرده‌اند. امید که این بحث بالاخره خاتمه بیابد و ادیبان آنقدر از ادبیات عرفانی فارسی انصاف یاد گرفته باشند که دلایل منطقی را بپذیرند. به بیان عطار:

گفت انصاف است سلطان صفات  
هر که شد منصف، برست از ترهات

source: <https://www.ettelaat.com/new/index.asp?fname=2020%5C01%5C01-12%5C20-13-42.htm&storytitle=>